

فنون فقهی، راهکاری جهت توانمندسازی و توسعه فقه

دکتر احمد مبلغی

معمولادانش ها تجارب انتقال پذیر و ارزش مند خویش را در بخش های مختلف و بسترهای مورد علاقه خود، به فنونی مبدل می سازند که از استادان به شاگردان و از نسل پیشین به نسل پسین ودیعه داده می شوند. به همان میزان که هر دانش، چشم اندازی سترگ تر و مناسباتی پیچیده تر را در خود پرورانده باشد، نیازمندی آن به فنون و مهارت های مناسب برای موقعیت های متفاوت، بیشتر خواهد شد.

دانش فقه از جمله دانش هایی است که نه تنها چشم اندازی مهم دارد که معمولادرگیر حل وضعیت هایی می شود که به لحاظ پیوند خوردن با موقعیت هایی چندگانه و چند سویه، پیچیدگی به بار می آورد، هر فقیه از سویی درگیر مطالعه ای متن شناسانه می گردد و به متونی برمی خورد که یا در جایگاه منابع تشریح قدمتی بیش از هزار سال را با خود همراه دارند و یا گرداگرد متون منابع انباشته شده اند و مجموعه آرای فقیهان را در تاریخ باز می تابند، و از سوی دیگر، در تنگناهای ضرورت لحاظ و مراعات خصلت های تفاوت یابنده زمانی و مکانی قرار می گیرد. بی گمان، پیوند خوردن سرنوشت فتوا دهی با مجموعه ای گسترده از مسائل سخت و غامض، وضعیتی چند لایه را برای دانش فقه رقم زده است. از این روی، فقه را نه می توان و نه شاید که دانشی متکی بر مهارتی محدود و صرفا برخاسته از بستری واحد دانست.

تعریف و ویژگی های فنون فقهی:

فنون فقهی را باید تکرار مهارت های فقیهان و توانمندی های آنان در مواجهه با یک یا چند موقعیت یا وضعیت خاص دانست. توضیح اینکه: بسیاری از حوزه های معرفتی درون فقهی - و گاه برون فقهی - پس از چندین بار بررسی حرفه ای توسط یک یا چند فقیه تجاربی را در خود گرد می آورند که رفته رفته به بخشی از روش مندی فقهی و قطعه ای از رویکرد فقیهان بدل می شوند.

بدین سان فنون فقهی، شامل آن دسته از مهارت های فقهی می شوند که از موقعیت ذهنی و شخصی اولیه، فاصله گرفته و خصلتی نسبتا عمومی و عینی یافته اند. بنابراین، هرچند مهارت های فقیهانه بسیار مهم به شمار می روند و از اصلی ترین عوامل توانمندی برخی از فقیهان به حساب می آیند، با این حال این مهارت ها تنها هنگامی این فرصت را می یابند که به صورت میراثی ماندگار، از فردی به فرد دیگر منتقل شوند و از وضعیت شخصی و اختصاصی تا موقعیت عمومی و فراگیر ارتقا یابند که تبدیل به فنون فقهی گردند.

البته این ادعا که: شکل‌گیری یک فن فقهی نیاز به هم‌داستان شدن همه عالمان دارد، سخنی نادرست است بلکه آنچه لازم می‌نماید، برقراری نوعی توافق است که سطح قابل توجهی از فقیهان را فرا گرفته باشد.

از جمله اصلی‌ترین خصلت‌های فنون فقهی را می‌توان ویژگی‌های زیر برشمرد:

۱. برخورداری از عینیت قابل شناسایی:

فنون فقهی، نمایان‌گر عینیتی قابل شناسایی می‌باشند و نه ذهنیتی مرموز به سلیق فردی و خصلت‌های شخصی. به تعبیر دیگر، فنون فقهی شامل آن دسته از مهارت‌های فقهی می‌شوند که از موقعیت ذهنی و شخصی اولیه، فاصله گرفته و خصلتی نسبتاً عمومی و عینی، و طبعاً شناسایی پذیر، یافته‌اند، زیرا از سوی بسیاری از فقیهان یک یا چند دوره مهم فقهی، به رسمیت شناخته شده و از حد ادعایی صرفاً توجه برانگیز یا مهارتی نه چندان فراگیر عبور کرده‌اند.

۲. برخورداری از زبانی مناسب برای توصیف پذیری:

فنون فقهی آن دسته از مهارت‌هاست که از زبانی مناسب برای توضیح داده شدن، برخوردار گشته‌اند و هم‌چون بسیاری از مهارت‌های تبدیل‌ناشده به فنون، دارای خصلتی بیان‌ناشدنی و تقریباً شهودی نیستند. به گفته دیگر، توافقی بیانی و واژگانی برای توصیفشان فراهم آمده و به تدریج ویرانگر در توصیف پذیری دچار نیستند. به عبارت بهتر، مراحل تولد و زایش را پشت سر نهاده و نوعی از اجماع، هرچند گاه محدود و شکننده را، در توضیح اصلی‌ترین بخش‌های خود پشت سر گذارده‌اند.

۳. انتقال پذیری:

فنون فقهی، در نتیجه مطرح بودن در میان جمعی از عالمان (خصلت اول) و برخورداری از زبان و ادبیات مناسب (خصلت دوم)، این خصلت را یافته‌اند که قابلیت گسترده‌ای، را هرچند به صورت نسبی، برای انتقال پیدا کنند.

۴. دنباله و ماهیتی تاریخی دارند:

فنون فقهی، برخلاف مهارت‌های شخصی که معمولاً با مبدعان خویش شناسایی می‌شوند و معمولاً تاریخی مدون را نمایندگی نمی‌کنند، جنبه‌ای به وضوح تاریخی دارند و بر دنباله‌ای تعقیب پذیر در گذشته دلالت می‌کنند. گزاره نیست که شکل‌گیری فنی را در دل دانشی به شکل‌گیری خود دانش تشبیه کنیم، چرا که هر دو تنها زمانی متولد می‌شوند که نوعی هویت تاریخی و تمایزدهنده برایشان حاصل آید و توافقی از جانب مجموعه‌ای از عالمان، گرداگرد آنها شکل گیرد.

۵. جای گرفتن در دل فقه:

فنون فقهی در نتیجه خصلت های چندگانه فوق در دل فقه جای گرفته اند و به بخشی از ادبیات این دانش تبدیل گردیده اند. از این رو در کاربرد این دانش، نقش ایفا می کنند.

فنون فقهی شکل گرفته در تاریخ:

ردیابی همه مهارت ها و فنون فقهی کاری مشکل است. بسیاری از این مهارت ها خیلی سریع و در یک برهه خاص شکل گرفته و پس از برآوردن نیازهای فقهی پایان یافته اند. مهارت هایی از این دست را نمی توان در تاریخ مدون فقه و عبارات فقها ردیابی کرد. تنها نگاه به تفاوت ها و شیوه های نگرش فقهی هر دوره و تلاش برای شناسایی مهارت های شکل دهنده به چنین تنوع هایی ما را به سمت شناسایی این فنون رهنمون می شود؛ ولی گذشته از فنون کوتاه عمر و کم مصرف، تعدادی از مهارت ها و فنون فقهی نقشی تاریخی و تاثیر گذار را در این دانش بازی کرده اند که شناسایی آنها ما را در شناخت مسیر تحول در دانش فقه یاری می بخشد.

بررسی و مطالعه فقه شیعه و اهل سنت نشان می دهد که دست کم چند فن اصلی فقهی در تاریخ شکل گرفته است: (۱)

الف. قواعد فقهی (۲)

ب. اشباه و نظایر (۳)

ج. فروق فقهی (۴)

د. فن حیل شرعی (۵)

ه. فن معماگویی فقهی

و. علل الشرایع (۶)

ز. مقاصد الشریعه (۷)

می توان ادعا نمود: عمدتا در قرن هفتم اوج گیری مهارت گرایی و فن گرایی در فقه اتفاق افتاده، هرچند شکل گیری پاره ای از آنها در قرن های پیش از آن رخ داده، و البته فنونی نیز در قرن های متاخر شکل گرفته است. در قرن هفتم علاقه مندی بسیاری به تقسیم فقه به حوزه های مهارتی متعدد و انگشت نهادن بر فنون و قابلیت های فقهی به صورت جدا، به وجود آمده بود. قاعده گرایی نیز فنی پیشرو در کنار دیگر فنون به حساب می آمد؛ بسیاری از کتاب هایی که در این دوره به تالیف درآمد، بر آن بود تا با جمع آوری فنون مختلف و به دست دادن مجموعه ای که از هر فن

و روشی چیزی را در خود داشت، تلاشی عالمانه را سامان دهد. فی المثل کتاب فروق قرافی که مربوط به همین دوره است همزمان دو فن تفاوت شناسی (فروق) و قاعده شناسی را پی گرفته است.

رابطه تقویت فنون فقهی با توسعه فقه:

مطالعه فقه با رویکرد به فنون فقهی، از آن جهت شایان توجه است که افزون بر ره آورد تاریخ شناسانه در حوزه فقه، زمینه هدف مند و گسترش پویای پاسخگو را در فقه فراهم می آورد، چرا که شناسایی فنون فقهی از یک سوی ما را با آن بخش از میراث فقهی مان آشنا می کند که سهمی بسزا - چه بخواهیم و چه نخواهیم - در فقه بر دوش دارد و پراکنده نگری کنونی ما را به این گروه از عرصه های موثر و سرنوشت آفرین فقهی به سمت شناختی همگن و نهادین سوق می دهد و از سوی دیگر، (و وجهی مهم تر) مهارت هایی از فقه را در ذهن ما برجسته تر می سازد که قابلیت تبدیل شدن به فنون فقهی را در خود دارند و اگر تلاشی برای زدودن نگاه های سلیقه ای و برداشت های فردی از آنها صورت گیرد، هسته ای مناسب را برای شکل دادن به فنی فقهی در چننه دارند. بی گمان، شناسایی چنین مهارت هایی از اصلی ترین راه ها برای گسترش کیفی فقه است. در واقع، سخن راندن از فقهی پویا بدون برخورداری از فنونی که این پویایی را سامان بخشند، گزافه خواهد بود. از این روی، جهت گیری های آرمانی ما در ارتباط با فقه تنها هنگامی رخت واقعیت بر تن می پوشند که در عمل با پی گیری روندهای موثر در تحققشان حمایت گردند.

دست یابی به فنون فقهی و تبدیل سلیقه ها و مهارت های ارزش مند ولی محدود به وضعیت های فردی و تعمیم ناپذیر به توانایی هایی هدف مند و پرداخته شده در قالب فنونی با قابلیت تعمیم، از جمله نخستین کارهایی است که در این راه باید به آنها پرداخت.

در تایید آنچه گذشت می توان گفت در گذشته نیز فقیهان در واکنش به رویدادها و نیازهای جدید - که فقه با آن روبرو می گشت - مهارت هایی را تقویت می کردند که به توانمندسازی فقه بینجامد. در واقع، تقویت مهارت ها، کوششی مثبت و سازنده بود که شرایط رویارویی با وضعیت های جدید به آن نیاز داشت. بدین لحاظ می توان فنون فقهی را از جمله راه کارهایی دانست که فقه را برای پاسخ دهی به نیازهای نو یاری می رساند. در واقع فقیهان گاه به توانمندسازی فقه یا دانش های وابسته به آن، همچون: اصول دست می زدند و گاه می کوشیدند تا از ره گذر توانمندسازی مهارت های پیرامون فقه، آن را به پاسخ گویی به نیازهای نو توانا سازند.

و اینچنین شکل گیری فنون فقهی، ارتباطی مستقیم با نیازهای فقه دارد؛ فقه برای گذر از چالش ها به مهارت هایی نیاز دارد که انباشته از تجارب است و تجربه های موجود در هر مهارت، به ایجاد یکی از این فنون می انجامد. شایان توجه است، بسیاری از فنون فقهی تنها تا هنگامی اهمیت می یافتند که به آنها نیاز بود؛ برخی از این فنون، با ایفای نقش تاریخی خود از صحنه کنار نهاده می

شدند و برخی دیگر نیز با ابداع مهارت‌ها و فنون کامل‌تر - که علاوه بر کارایی‌های آنها مزایایی بیشتر را به همراه می‌آوردند - از صحنه حذف می‌گشتند.

اگر بخواهیم نمونه‌ای در این زمینه ارائه کنیم، به قواعد فقهی می‌توان اشاره نمود.

نگاهی به تاریخ فقه، موارد بسیاری را به ما نشان می‌دهد که فقیهان یک دوره با استفاده از ظرفیت نهفته در تعمیق قواعد فقهی، طرحی نو را در ادبیات فقهی درانداخته‌اند. تاکنون رویکردهای زیر نسبت به قواعد فقهی به وقوع پیوسته است:

الف. رویکرد به قواعد فقهی با هدف تقویت فقه المقاصد (که خود یک فن فقهی است)؛

ب. رویکرد به قواعد فقهی با هدف اصلاح نظام آموزشی؛

ج. رویکرد به قواعد فقهی با هدف پاسخ‌گویی به نیازهای قانون‌گذاری؛

د. رویکرد به قواعد فقهی با هدف برقراری ارتباط میان فقه و حقوق و معرفی فقه در قالب یک نظام حقوقی.

در زیر توضیحی را درباره هر یک ارائه می‌نماییم:

یکم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف تقویت فقه المقاصد: اهل سنت در قرن پنجم و ششم بر آن بودند که همه قواعد از دل قاعده (جلب المصالح و درء المفساد) برخاسته‌اند. این زاویه نگاه و چشم‌انداز شناخت می‌کوشید تا فقه اسلامی را فقهی مصلحت‌جوی و مفسده‌گریز معرفی کند.

اثبات این وضعیت و تشریح آن به مجال دیگر نیازمند است.

دوم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف اصلاح نظام آموزشی. شهید اول در کوشش‌های خود برای تهیه متنی گویا و موجز درباره نظام آموزشی به تالیف کتاب الفوائد و القواعد دست زد.

سوم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف پاسخ‌گویی به نیازهای قانون‌گذاری: هنگام حکمرانی عثمانیان، علمای اهل سنت نیاز به قانون را در جامعه احساس می‌کردند. این نیاز که با آشنا شدن عثمانی‌ها با فرآیندهای قانون‌محور در جامعه ایجاد شده بود، آنان را بر آن داشت تا فقه را در این زمینه پاسخگو کنند. علمای اهل سنت در این دوره، از یک سوی، حکومتی را پیش روی خود می‌دیدند که ضمانت اجرای قوانین را برای آنها فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، دلبستگی اصلی آنها به فقه و روندهای فقیهانه بود.

واکنش علمای این دوره به علاقه‌مندی حکومت برای برقراری نظامی قانونی در قالب توانمندسازی یکی از مهارت‌های جانبی فقه یعنی قواعد فقهی اتفاق افتاد. آنان به این نتیجه رسیدند که قواعد

فقهی را می توان قانون حکومت دانست، به دیگر سخن: تبدیل قواعد فقهی و مواد لازم الاجرای قانونی در این برهه از تاریخ فقه اهل سنت، تلاشی برای توانمندسازی و بازسازی یک مهارت سنتی (قواعد فقهی) در قالب روندی جدید (مواد قانونی) بوده است. نگارش کتاب معتبر و پر اهمیت (الاحکام العدلیه) حاصل همین رویکرد است. جالب آنکه این کتاب در مدت های طولانی، قوانین بسیاری از کشورهای اسلامی را شکل و سامان می داد. بر این کتاب، بعدها شرح های بسیاری نوشته شد و تا مدت ها منبع مهم حقوق اسلامی در مطالعات سنی مذهبان باقی ماند؛ نقشی که این کتاب تا اندازه ای هم چنان آن را ایفا می کند.

چهارم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف برقراری ارتباط میان فقه و حقوق و معرفی فقه در قالب یک نظام حقوقی: پس از انقلاب و به ویژه هنگامی که مطالعات مقایسه ای و مقارن میان حقوق و فقه اسلامی در دانشگاه ها و حوزه ها انجام پذیرفت، فقه شیعه به سمت توانمند سازی خود در راه ایجاد قوانین حکومتی با استفاده از قواعد فقهی، گام برداشت. امروزه بسیاری بر این باورند که اصلی ترین راه تدوین یک نظام حقوقی برآمده از منابع اسلامی، شناسایی و مطالعه ژرف و گسترده در قواعد فقهی است. این اعتقاد که: به قواعد باید نقشی بیشتر در فقه معاصر بخشید، هنگامی اهمیت می یابد که بدانیم بسیاری از ظرفیت ها و قابلیت های قواعد همچنان ناگشوده و فروخته باقی مانده است.

توسعه و بازسازی فنون فقهی:

تاکید بر برخی از فنون به جای مانده از گذشتگان، هم چون قواعد فقهی و تلاش برای شناسایی نکات مثبت آنها نیز می تواند به بهبود این وضعیت کمک رساند. شاید بی راهه نباشد که بگوییم هرچند برخی از مهم ترین مهارت های فقهی در تاریخ فقه به فنونی رسمی در این دانش بدل شده، این فرآیند از یک سو چندان کامل و همه جانبه صورت نگرفته و از سوی دیگر هیچ گاه عمیقا در یک رویه برنامه ریزی شده و هدف مند قرار نداشته است و معمولاً محصول نگاه هایی ناخواسته هر چندگاه دقیق بوده است. در چنین و وضعیتی حتی میراث های ما از فنون گذشتگان نیز چندان کامل نیستند که به راحتی به کار فقه آید؛ بلکه باید خود از نو موضوع مطالعه ای جدید قرار گیرند و برای تکمیل و تصحیح برداشت های سنتی از کارکرد، ابعاد و ظرفیت هایشان تلاش به عمل آید.

در یک جمع بندی می توان گفت: کوشش های گذشته در تقویت فنون فقهی هر یک در بخشی از تاریخ فقه به نقش آفرینی پرداخته و دستکم سایه ای سنگین بر بخشی از تاریخ فقه شیعه انداخته اند، با این حال همه مباحث گذشته در فنون فقهی لزوماً برای امروز مناسب و طرح شدنی نیست. کارکرد برخی از آنها همچون: اشباه و نظایر، در برهه های دیگر و متاثر از تحولات فقهی در قالب فنون دیگر، همچون: قواعد، تاملین گشته و به نوعی دیگر برآورده شده است، ولی بی گمان چند فن مهم فقهی - که به آنها اشاره شد - نقشی مهم در تاریخ فقه بازی کرده اند. در این میان، برخی از آنها همچون: قواعد، معمولاً سهمی مهم را در بخش های مهم فقه شیعه بر دوش گرفته اند و گاه

زمان هایی را به خود دیده اند که به محور تحرک بخش و عامل جلوبرنده در تفکر یا برداشت فقهی بدل شده اند.

دو حوزه مطالعاتی قابل ارتقا تا سرحد فنونی فقهی:

غرض از طرح نکته ای که پیش تر گذشت نشان دادن فنونی است که لزوماً فرازمانی و فرامکانی نیستند و گاه کارکردهای مناسب با موقعیت و زمانی نه چندان فراخ را بر دوش می گیرند. با توجه به این نکته می توان به توصیه ای که در پیش می آید با دقت نظر افزون تری نگریست.

الف. یکی از مباحث جالب توجه در فقه معاصر که می توان آن را تا سرحد یک فن فقهی ارتقا بخشید، مبحث نظریه های فقهی است. مع الاسف، رویکرد به این مبحث حتی تا آن مقدار نبوده که بتوان به روشنی از شکل گیری مهارتی در ارتباط با شناسایی نظریه های فقهی (چه در طول تاریخ فقهی و چه در دوره حاضر و معاصر) سخن گفت. هرچند به هر روی تلاش هایی برای حرکت به این سمت در فقه شیعه اتفاق افتاده که باید آنها را به جد گرفت و مغتنم دانست.

شکل گیری فنی که فقه را در قالب نظریه های آن تفکیک و شناسایی نماید، از یک سوی، دنباله تاریخی و تطور نظری در برداشت های موازی و رقیب از مباحث مختلف فقهی را مشخص می سازد و خاستگاه نظریه های مختلف را در دل تاریخ فقه برملا می کند و نظمی عالمانه را جانشین بی نظمی و درهم آمدگی فعلی می سازد و از سوی دیگر، راه را برای مطالعه های جدید باز می کند؛ مطالعاتی که جایگاه و مبانی مورد تاکید خویش را می شناسند و کمتر در منجلاب برداشت های سلیقه ای و نه چندان منقح از فقه فرومی روند. علاوه بر همه اینها، شکل گیری چنین فنی در فقه، سطح نقد فقهی را به صورت کاملاً چشمگیری ارتقا خواهد بخشید و درک انتقادی نظریات از همدیگر را به جای دل مشغول شدن به مباحث فرعی و حاشیه ای، به مبانی اصلی و شکل دهنده (چه به صورت تاریخی و تکاملی و چه به صورت مبانی فراموقعیتی و پیش فرض انگارانه) هدایت خواهد کرد. تنها در این صورت است که انبوه نقدهای کمتر قانع کننده و بیشتر تورم زا را به گروهی از نقدهای بیشتر راه گشا و کمتر پر حجم و تعداد بدل خواهد کرد. در چنین وضعیتی، نقدهای جدیدتر بر دوش نقدهای قبلی سوار می شوند و خود آغازی برای ایجاد تحولی جدید و نه افزایش تراکمی خسته کننده، پیرامون مباحث سالخورده و کمتر تحرک پذیر می گردند. بی گمان، شکل گیری چنین وضعیتی، مشخصاً استنباط را دچار تحولی رو به جلو می نماید و وضعیت نه چندان به سامان فعلی را که براساس حرکتی کند اتفاق می افتد، دگرگون می سازد.

ب. نمونه دیگر (علل الشرایع) است. توضیح اینکه: اگرچه در گذشته نظریه زمان و مکان در اصول اتفاق افتاده و اکنون نیز سخن از آن به میان آمده است؛ ولی فقیهان باید تدابیری بیندیشند که مستقیماً و نه با واسطه اصول، این دانش را توانمند سازد.

از جمله این تدابیر - که فقیهان شیعه در گذشته های دور اندیشیدند - تاکید بر علل الشرایع است. علل الشرایع شیعیان پیش از مقاصدالشریعه اهل سنت شکل گرفت و در تاریخ فقه شیعه نقشی سازنده را ایفا کرد، ولی تلاش هایی که امروزه برای توانمندسازی فقه با تاکید بر علل الشرایع صورت می گیرد به صورت پراکنده و در قالب تک موردی اتفاق می افتد که برای پیگیری آنها در فقه باید با چشمانی تیز بین به سراغ این حوزه مطالعاتی رفت. تاکید بر حکمت های شرعی، نشانه هایی هستند که ما را در یافتن راه هایی جهت انسجام بخشی و توصیف دقیق تر از فقه و اهداف و فلسفه های آن یاری می رساند.